

ملاحظات سبک‌شناسانه بهار در دیوان*

دکتر سیروس شمیسا**

می‌گوید: او بوده که برای نخستین بار فنّ سبک‌شناسی را در ایران پایه گذاشته و کتاب *تطور نثر* (همان سبک‌شناسی معروف نثر) را نگاشته است:

ز علم سبک‌شناسی کسی نبود آگاه
شد این علوم زمن شهره در جهان ادب
بود یکی ز صد آثار من «تطور نثر»
که کس نیافت چنین گوهری زکان ادب
رواست گر فضلائش به سینه نصب کنند
که هست تازه‌ترین گل ز گلستان ادب

(دیوان، ۲، ص ۱۸)

ظاهراً بهار نخستین شاعری است که واژه سبک را در شعر آورده است و شاعران پیش از او در این

چکیده: محمدتقی بهار مانند غالب شاعران بزرگ (البته بیشتر از آنان) در دیوان خود نظریاتی در سبک‌شناسی و نقد ادبی اظهار کرده است. آنچه نظریات او را نسبت به دیگران بیشتر شایسته تأمل می‌کند این است که او پایه‌گذار فنّ سبک‌شناسی در ایران است.

مباحث سبک‌شناسانه دیوان بهار متنوع است و از بحث در سبک فردی و سبک دوره و تکوین سبک تا قضاوت در باب شعر شاعران مختلف از قدیم و جدید را دربرمی‌گیرد. بهار فرصت تدوین سبک‌شناسی^۱ شعر را نیافت، اما مطالب و مباحث او بسیار مغتنم است و جای آن دارد که به تفصیل مورد بحث و فحص قرار گیرد. در این مقاله، به این‌گونه مباحث او اشاره می‌شود.

کلیدواژه: شعر فارسی، محمدتقی بهار (ملک‌الشعراء)، سبک‌شناسی شعر.

بهار پایه‌گذار سبک‌شناسی

بهار در قصیده‌ای خطاب به وزیر فرهنگ - که در دوره او کسانی که در حکم شاگردان بهار بودند به مقام استادی دانشگاه رسیده بودند ولی نام او از قلم افتاده بود- در ضمن گلایه و برشمردن فضایل خود

* صورت مختصری از این مقاله در اردیبهشت ۸۱ در سمینار ملک‌الشعراء بهار در پاریس ارائه گردید و سپس گزارشهای مغلوطی در اینجا و آنجا چاپ شد.

** عضو هیئت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبائی.
۱. البته در سبک‌شناسی شعر مقالاتی از او به جامانده و کتابچه‌ای جزوه مانند هم چاپ شده است.

۲. *دیوان اشعار شادروان محمدتقی بهار ملک‌الشعراء* (۱۳۶۸)، دو جلد، انتشارات توس، تهران.

گفتنی (یا سرودنی) است.

سبک خودشخص است

این جمله معروفترین عبارت در کتب جدید سبک‌شناسی است. نخستین بار بوفن (Buffon) طبیعی‌دان قرن هجدهم فرانسه، آن را ادا کرد: «Le style, c'est l'homme meme» و امروزه در همه کتب سبک‌شناسی که در غرب و شرق نوشته می‌شود، به نحوی به آن اشاره می‌گردد، چنانکه سبک‌شناسان عرب آن را به «الاسلوب هُو الرجل» ترجمه کرده‌اند. بر طبق این تعریف سبک شاعر یا نویسنده مستقیماً به شخصیت او مربوط می‌شود. فلوبر می‌نویسد: «ye suis Madame Bovary» من مادام بواری هستم.

بهار هم مکرراً در دیوان خود همین عقیده را ابراز کرده است و انواع شعر را به انواع شخصیت مربوط می‌داند، چند مصراع وی نقل می‌شود: «نشان سیرت شاعر ز شعر شاعرجوی»، «شعر شاعر نغمه آزادی روح شاعر است»، «هر کلامی بازگوید فطرت گوینده را». در قصیده‌ای در مدح فردوسی - که بهار بیش از دیگران به او ارادت داشت - گوید:

سخن گر از دل دانا نخواست زیبا نیست
گرش قوافی مطبوع و لفظها زیباست
کمال هر شعر، اندر کمال شاعر اوست
صنیع دانا انگاره دل داناست
چو مرد گشت دنی، قول‌های اوست دنی
چو مرد والا شد گفته‌های او والا است
سخاوت آرد گفتار شاعری که سخی است
گدایی آرد اشعار شاعری که گداست
کلام هر قوم انگاره سرایر اوست
اگر فریسه^۴ کبر است یا شکار ریاست

۳. با توجه به سنن ادبی و نیز مفاد خود این شعر، اگر دریای جان می‌فرمود، بلیغتر می‌نمود.
۴. دریده شد، شکار شده

مورد از واژه‌هایی چون «طراز» و «طریق» و «شیوه» و امثال اینها استفاده می‌کردند. در شعری که در طلب آموزش سروده و در آخر دیوان او آمده، در باب شعر خود می‌گوید:

با این همه معانی و این سبک و انسجام
چشم حسود کور که جز عیب ننگرد

فرق شعر و نظم

قدما معمولاً شعر و نظم را چونان دو لغت مترادف به کار می‌بردند و لذا سخنانی از قبیل «ای بسا شاعر که او در عمر خود نظمی نساخت» در نظر آنان عجیب و به قول امروزیان متناقض‌نما (پارادوکس) بود. فرق شعر (Poetry) و نظم (Verse) در دوران جدید بود که در نقد ادبی مورد بحث قرار گرفت. به نظر بهار شعر آن است که رفت و آمد آن از دل به دل است (و اساساً بلاغت یعنی تأثیر سخن)، اما نظم مصنوع است، عباراتی است مبتنی بر صنعت و سجع و قافیه و لذا طبیعی است اگر ناظمی هرگز شعری نگفته یا شاعری هرگز نظمی نپرداخته باشد و، بدین ترتیب، آن پارادوکس حل می‌شود:

شعر و نظم

شعر دانی چیست؟ مرواریدی از دریای عقل^۳
شاعر آن افسونگری کاین طرفه مروارید شفت
صنعت و سجع و قوافی هست نظم و نیست شعر
ای بسا ناظم که نظمش نیست الا حرف شفت
شعر آن باشد که خیزد از دل و جوشد ز لب
باز در دلها نشیند هر کجا گوشی شفت
ای بسا شاعر که او در عمر خود نظمی نساخت
وی بسا ناظم که او در عمر خود شعری نگفت

(همان، ص ۲۱۳)

بیت آخر حاوی نکته‌ای است: نظم ساختنی اما شعر

بیان احساسات و عواطف مختلف می‌شود. اما خود بهار صراحتاً گفته است که این اختلاف در شخصیتهاست که اختلاف در سبک ایجاد می‌کند و لذا سبک‌شناسی او بیشتر شبیه به سبک‌شناسی لئو اسپیتز است که به آن سبک‌شناسی تکوینی (Genetic stylistics) می‌گویند، چون از نحوه تکوین و تولید سبک بحث می‌کند. اسپیتز منشأ سبک را در روان‌گوینده می‌داند و معتقد است که از روی اثر کسی می‌توان به خفایای روح او پی برد و لذا بحث سبک فردی با آراء اسپیتز عجین شده است.

بهار در قصیده‌دیگری تحت‌عنوان «کلُّ الصید فی جوف الفراء» که آن نیز در مدح فردوسی است، همین عقیده را تکرار کرده است:

شاهنامه هست بی‌اغراق قرآن عجم
رتبه دانای طوسی، رتبه پیغمبری
شاعری را شعر سهل و شاعری را شعر صعب
شاعری را شعر سخته شاعری را سرسری
آن یکی پند و نصایح آن یکی عشق و مدیح
آن یکی زهد و شریعت آن یکی صوفیگری
بهترین شعری از این اقسام در شاهنامه است
از مدیح و وصف و عشق و پند، چون خوش بنگری^۶
چند روح اندر یکی شاعر به میراث افتاد
فیلسوفی، پادشاهی، گربزی، گندآوری
زین طباع مختلف سر زد صفات مختلف
و آن صفتها شعر شد و آن شعرها شد دفتری
شعر شاعر نغمه آزاد روح شاعر است
کسی توان این نغمه را بنهفت با افسونگری
فی المثل گر شاعری مهتر نباشد در منش
هرگز از اشعار او ناید نشان مهتری
ور نباشد شاعری اندر منش والاگهر
نشوی از شعرهایش بوی والاگوهری
هر کلامی باز گوید فطرت گوینده را
شعر زاهد زهد گوید شعر کافر کافری

۵. شاعر معاصر خلیفه دوم (عمر) که هجوهای او معروف است.
۶. شاید اگر «نیک اربنگری» می‌فرمود بلیغ‌تر بود.

نشان سیرت شاعر ز شعر شاعرجوی
که فضل گلبن در فضل آب و خاک و هواست
درست شعری، فرع درستی طبع است
بلند رختی، فرع بلندی بالاست
بود نشانه خُبث «حطیئه»^۵ گفته او
چنانکه گفته «حسان» دلیل صدق و صفاست
کمال «شیخ معری» ز فکر اوست پدید
شهامت «متبسی» ز شعر او پیدا است
نشان خوی دقیقی و خوی فردوسی است
تفاوتی که به شهنامه‌ها ببینی راست
بلی تفاوت شهنامه‌ها به معنی و لفظ
درست و راست به هنجار خوی آن دوگواه
جلال و رفعت گفتارهای شاهانه
نشان همّت فردوسی است بی‌کم و کاست

(همان، ص ۴۳)

بحث مهمی است، مطالب شاهنامه‌ها یکی است اما اسلوب یکی نیست؛ وقتی همه یک مطلب را می‌گویند پس فرق در کجاست؟ شارل بالی (متوفی ۱۹۴۶) که او را پایه‌گذار سبک‌شناسی جدید می‌دانند، می‌گوید: فرق سبک عبارات متحدالمضمون (unite = واحد فکری de Pensee) در عواطف و احساساتی است که منتقل می‌کنند یعنی در Expressiveness. به این معنی که شدت عواطف و احساسات در آنها متفاوت است و، از این رو، به سبک‌شناسی بالی که به سبک‌شناسی توصیفی Descriptive stylistics معروف است، سبک‌شناسی بیان ما فی الضمیر یا سبک‌شناسی نحوه بیان (Expressive stylistics) هم می‌گویند. چنانکه ملاحظه شد بهار فرق شاهنامه دقیق و فردوسی را مربوط به خلق و خوی آن دو و به قول خود «هنجارخوی» می‌داند. می‌توان با توجه به بحث بالی گفتار بهار را چنین تفسیر کرد که این اختلاف در هنجارخویهاست که منجر به تولید و تکوین و ارائه و

فرخی و عسجدی و زینتی^۷ و عنصری...
 با چنان حشمت که بودند آن اساتید بزرگ
 مال و نعمت در کنار و فضل و حکمت بر سری
 بندگان بودند و شاگردان بر استاد طوس
 زآنکه بودش بر سخن سنجان دوران سروری
 من عجب دارم از آن مردم که هم پهلو نهند
 در سخن فردوسی فرزانه را با انوری
 انوری هر چند باشد اوستادی بی‌بدیل
 کی زند با اوستاد طوس لاف همسری
 شاهنامه هست بی‌اغراق قرآن عجم
 رتبه دانای طوسی، رتبه پیغمبری
 (همان، ص ۶۶)

در بیت دوم آن قطعه معروف، وصف هنر خاص
 فردوسی و قصیده هنر خاص انوری و غزل هنر
 خاص سعدی ذکر شده است. بهار با مورد اول یعنی
 انتساب و صف به فردوسی موافق است اما در دو
 مورد دیگر نظر دیگری دارد، چنانکه در قطعه‌ای
 گوید:

هشت تن در هشت معنی شه‌راند اندر ادب
 چار شاعر در عجم پس چار شاعر در عرب^۸
 و ز اشعار عجم خواهی و استادان خاص
 رو ز شعر چار تن کن چار معنی منتخب
 وصف را از «طوسی» و اندرز را از «پارسی»
 عشق را از «سجری» و هجو از «ایوردی» طلب
 اولی وصفی حقیقی، دومی پندی دقیق
 سومی عشقی طبیعی، چارمی هجوی عجم
 (همان، ص ۱۲۰۹)

۷. در *لباب‌الالباب عوفی* «زینتی» است اما در *ترجمان‌البلاغه* رادویانی به صورت «زینبی» آمده است.

۸. این چهار شاعر عرب عبارت‌اند از: زُهریر (که در دیوان به غلط ظهیر نوشته شده) و نابغه و اعشی قیس و عنتره که در مورد آنان می‌گوید:
 درگه رامش زهیر و نابغه هنگام خوف
 گاه کین اعشی قیس و عنتره‌گاه غضب

ترجمان مخبر والای فردوسی بود
 هرچه درشنامه است آثار و الامخبری
 (همان، ص ۶۶۶)

شاید در بادی امر این نظر بهار که شعر شاعر
 می‌ن روحیات و شخصیت اوست، درست به نظر
 نرسد، زیرا چه بسا قطعات پندآموز در آزادگی و
 مناعت طبع از شاعرانی چون انوری باقی مانده و
 گوینده منشی باژگونه آنچه گفته داشته است و لاجرم
 واعظ غیرمتعظ بوده است. اما این شبهه را چنین
 می‌توان رفع کرد که در سبک‌شناسی بسامد و تواتر
 نقش اول را دارد. سبک آن روح کلی منتشر در آثار
 کسی است و لذا کل دیوان انوری است که روحیات
 او را نشان می‌دهد و در این دیوان قطعات طلب و
 تقاضا فراوان است و آن چند قطعه و بیت در آزادگی
 و مناعت در کل دیوان کم‌رنگ می‌نماید.

در مورد شاعران کهن

بهار در مورد شاعران کهن هم قضاوت‌های ادبی دارد و
 هم بحث‌های سبک‌شناسانه، به نظر او بزرگترین شاعر
 ایران فردوسی است که در همه انواع سخن
 طبع آزمایی کرده است و لذا بهار در مورد او
 ضرب‌المثل معروف عربی را به کار برده که همه
 صیدها در شکم گورخر است. استاد بهار در تعریض
 به این شعر معروف:

در شعر سه تن پیمبران‌اند
 هر چند که لائبی بعدی
 اوصاف و قصیده و غزل را
 فردوسی و انوری و سعدی

گوید:

چهارتن در یک زمان جستند در دوران سری
 پنج نوبت کوفتند از فر شعر و شاعری
 جاه و آب رودکی شد تازه ز این چار استاد

برده است:

شاعری نو بود و شعرش نیز نو

شاعر نورفت و شعر نو بمرد

(همان، ص ۱۲۳۲)

بهار به لحاظ سبک‌شناسی، ایرج‌میرزا را پیر و قائم‌مقام می‌داند و در سبک‌شناسی نثر بحث کرده است که سبک قائم‌مقام هم به نوبه خود ادامه همان سبک سعدی است.

بود ایرج پیرو قائم‌مقام کرده از او سبک و لفظ و فکر وام

عارف و عشق عوام

بهار به پروین اعتصامی هم توجه داشت. در رثای او ابیاتی سوزناک دارد و از بیت آخر که او را «گل افسرده» خوانده است، می‌توان به عمق احساسات او

پی برد:

به خسروان سخن ناز اگر فروخت رواست

شکر لیبی که خداوند طبع شیرین بود

کسی که عقد سخن را به لطف داد نظام

ز جمع پردگیان، بی‌خلاف پروین بود

اگر چه حجله رنگین به کام خویش نساخت

ولی ز شعر خوشش روی دهر رنگین بود

شکفت و عطر برافشانند و خنده کرد و بریخت

نتیجه گل افسرده عاقبت این بود

(همان، ص ۱۲۲۵)

شاعران شبه قاره

در مورد شاعران شبه قاره هم (چه ایرانی و چه هندی) ابیات زیادی دارد، از جمله در شعر «سلام به هند بزرگ» گوید:

یادی از مسعود سعد راد کن

بعد یسار رونسی استاد کن

آنکه چون سعدی سخنگویی نو است

مراد او از طوسی، فردوسی است که در وصف بی‌همتاست. پارسی، سعدی است که بهار او را در اندرز استاد مسلم می‌داند (حال آنکه سعدی معمولاً به غزل معروف است)، مراد از سجزی، فرخی سیستانی است که تشبیهای او به لطافت معروف است. بهار اصطلاح عشق طبیعی را به معنی عشق مادی و زمینی در تقابل با عشق عرفانی به کار برده است. مراد از ابیوردی، انوری است که معمولاً به قطعه معروف است اما بهار به لحاظ موضوعات شعری هجو را هنر خاص او شمرده است.

ارادت بهار به فردوسی حدّ و غایتی ندارد و خدا می‌داند که اگر سبک‌شناسی شعر را می‌نوشت، در باب او چه گوهرها که می‌سُفت. در «چهار خطابه»، گوید:

یافت ز فردوسی شهنامه گوی

شاعری و شعر و زبان آبروی

سبک شاعران معاصر

بهار در مورد شاعران معاصر خود هم اشاره‌های سبک‌شناسانه دارد، مثلاً ایرج‌میرزا را به لحاظ سبک (لابد مسائلی از قبیل سادگی و روانی و استفاده از زبان گفتار و شیرینی کلام و رندی...) با سعدی همانند می‌داند و در قطعه‌ای که در رثای او سروده، می‌گوید:

بی تو رندی و نظر بازی مرد

راستی سعدی شیرازی مرد

(همان، ص ۱۰۱۶)

و در شعر دیگری گوید:

سعدیی نو بود و چون سعدی به دهر

شعر نو آورد ایرج میرزا

(همان، ص ۱۲۷۶)

این اصطلاح «شعرنو» را در رثای عشقی هم به کار

سبک نو، سبک کهن

سبکها در طبع من ترکیب یافت تا که طرزی مستقل ترتیب یافت

(دیوان، ص ۱۰۲۸)

بهار هر چند مانند شاعران دوره بازگشت اهل تبع است اما هرگز چون آنان اهل تقلید صرف نیست. در فخریه‌ای که در ۱۳۰۴ شمسی سروده است، می‌گوید که شعر شاعران دوره بازگشت گاهی چنان به آثار قدما شبیه است که پنداری توارد صورت گرفته است و در این مورد شباهت شعر سروش اصفهانی را به فرخی سیستانی مثال می‌زند و سپس می‌گوید که در مورد من چنین نیست:

تبع بسی کرده‌ام، لاجرم

توارد اگر شد، تفضل نما

بلای توارد بلایی است صعب

به یزدان گریزم من از این بلا

بین دفتر فرخی و سروش

که مصراعها نیست از هم جدا

من این سان توارد ندارم به شعر

که نبود مرا حافظه بی‌وفا

(همان، ص ۴۱۸)

بهار معتقد است که در شعر باید از همان زبان و قوالب کهن استفاده کرد اما فکر باید جدید باشد. تاریخ ادبیات ما تا حدود زیادی مؤید صدق نظر بهار است. شاعران بزرگ کهن هم چندان در زمینه زبان و قالب تغییر ایجاد نکردند اما افکار تازه داشتند. قصیده ناصر خسرو و سنایی هم به لحاظ زبان و قالب همان قصیده فرخی و عنصری است منتها با تغییر فکر. استدلال بهار این است که زبان شعری قدما زبان توانمندی است و دریغ است که آن را رها کنیم:

مرا عیب کردند در سبک نظم

که این باستانی سخن تا کجا...

ندانند کان باستانی سخن

بلبل گلزار دهلی خسرو است

خمسۀ خسرو که تقلیدی است فرد

با حکیم گنجوی جوید نبرد

طبع پاکش مایه دار فکر بود

صد هزاران بچه زاد و بکر بود

با «حسن» صد لطف و گرمی توأم است

در کلامش آتش و گل با هم است

طبع غرفی خوش به مضمون راه جست

داد، داد لفظ و معنی را درست

با کلیمش ساحران را نیست تاب

کس نگفت، آخر سه بیش را جواب ...

جوشد ایهام و مثل چون موج آب

نکته بر هر موج خندان چون حباب

«غالبی» آمد، اگر شد «طالبی»

«شبللی» ای هست ار نباشد غالبی

بیدلی گر رفت اقبالی رسید

بیدلان را نوبت حالی رسید

قرن حاضر خاصه اقبال گشت

واحدی کز صد هزاران برگذشت

شاعران گشتند جیشی تار و مار

و این مبارز کرد کار صد هزار

سبک خود او

یکی از بحثهای بسیار مغتنم بهار اشاره‌هایی است که به سبک خود، هم در شعر و هم در نثر، دارد. سبک خود را همان سبک بازگشت منتها با فرقه‌های زیاد می‌داند. مثلاً او به مناسبت موضوع، از قوالب و زبانهای مختلف استفاده کرده به نحوی که سبک او مخلوطی از سبکهای مختلف شده است. بدین لحاظ، می‌توان به آن طرازی مستقل گفت:

من خود از اهل تبع بوده‌ام جانب تقلید ره پیموده‌ام

و ز تعب فرسوده‌ام

لیک در هر سبک دارم من سخن پیرو موضوع باشد سبک من

اینکه در هر دوره سبک خاصی است، به سبب آن است که در هر دوره افکار جدیدی مطرح است و مقتضای افکار جدید هم زبان جدیدی است. در اینجا ظاهراً تناقضی پیش می‌آید زیرا بهار در مورد خود گفته بود که فکر جدید دارد اما زبان کهن را می‌پسندد. باید توجه داشت که منظور بهار تقلید صرف از زبان گذشتگان نیست چنانکه در آثار شاعران بازگشت است بلکه مراد استفاده از توانمندیهای زبان کهن است چنانکه در آثار بهار دیده می‌شود که هم از زبان کهن استفاده کرده و هم از زبان روز و بین آن دو تلفیق و ترکیبی به عمل آورده است و لذا سبک او تازه است:

از پی مشروطه نوشد فکرها سبکهای تازه آوردیم ما

شد جراید پرصدا

(همان، ص ۱۰۲۸)

در ذهن بهار سبک مسئله توأمان معنی و لفظ است که آن را هم وابسته به هنجارخوی می‌کند، چنانکه در تفاوت سبک شاهنامه‌ها گوید:

بلی تفاوت شهنامه‌ها به معنی و لفظ

درست و راست به هنجار خوی آن دوگواست

(همان، ص ۳۴۲)

ولی باید اشاره کنم که با همه تأکیدی که بهار بر مسئله فکر در تغییر سبک دارد، در سبک‌شناسی نثر خود، به شیوه زبانشناسان، تکیه را بر بحثهای زبانی گذاشته است نه بحثهای فکری و هر چند توجهاتی که به مسائل جامعه‌شناختی و سیاسی دارد، می‌رساند

۹. در مقاله «نثر فارسی» که در ۱۳۰۷ شمسی نوشته است، گوید: «دریوزه‌گران ابن مقفع و محمد بن جریر ... چگونه جرأت کرده و همگان را از غور در بوادی آزاد نویسنده‌گی و یا تقلید از ادا و طرز فرنگی ... منع نموده و آنان را با ریسمان پوسیده سبک کلاسیک که از بلغمی تا بیهقی و از نصرالله منشی تا عبدالله و صاف بل از قائم مقام گرفته تا ذکاء الملک هیچ کدام برای زندگانی حالیه کافی و قابل پیروی نیست ... دعوت می‌کنند» (سبک‌شناسی نثر، سیروس شمیسا، ص ۲۵۲)

کلیدی است در فضل مشکل‌گشا

زبان را نگه دارد از انحطاط

سخن را نگه دارد از انحنا

(همان، ص ۴۱۸)

اما در نثر معتقد به شیوه تازه است و می‌گوید که نثر قدما قابل تقلید نیست^۹. در سبک‌شناسی نثر هم اشاراتی دارد که زبان فارسی را شعر فارسی نگه داشته است نه نثر فارسی که بارها به دام عربی‌زدگی و ترکی‌زدگی در غلطیده است و اگر شعر فارسی نبود معلوم نبود که بر سر زبان فارسی چه می‌آمد:

هم عیب کردند در کار نثر

که این شیوه تازه باری چرا

ولی نثر پیشین چنان ابتر است

که مقصود را کرد نتوان ادا

به نثر اعتنایی نبوده است بیش

که بوده است افزون به شعر اعتنا

نشان ده اگر هست نثری تمام

که برجای پایش توان هشت پا

ازیرا به نثر نوین تافتم

کزان حاجت قوم گردد ادا

(همان، ص ۴۲۲)

سبک هر دوره خاص آن دوره است

بهار معتقد است که در هر دوره، سبک خاص آن دوره محل اعتناست و محک هم ذوق و قبول مردم است:

هر آن چیز کان را پسندند خلق

سراسر صواب است و جز آن خطا

(همان، ص ۴۲۲)

و لذا شاعر بزرگ، فرزند زمان خود است:

نکنه دیگر کنم بهرت بیان شاعر اندر هر زمان و هر مکان

هست شاگرد زمان

اطلاع می‌رسد:

شاعرانی که بپردی نامشان کردی از روی ادب اکرامشان
بوده طرزی عامشان

یعنی همه به سبک یا مکتب خراسانی شعر
می‌گفتند و طرزی عام یا به عبارت دیگر، سبک دوره
داشتند و صاحب سبکی خاص و فردی نبودند.

جمله در وزن و روی هم مشرباند در عبارات دری هم مکتب‌اند
گر جدا در مطلب‌اند

یعنی سبک یکی است، هر چند ممکن است مطالب و
موضوعات مختلف باشد.

شعر فردوسی دقیقی وار بود فرقتش اندر قرصی اشعار بود
ورنه یک هنجار بود

و آن دقیقی با همه کبر و غرور بود سبکش همچو سبک بوشکور
کن به اشعارش مرور

عصری و فرخی و عسجدی زینتی و خرمنی و ترمذی
یک‌دگر را مقتدی

یعنی سبک فردوسی همان سبک دقیقی است با این
فرق که شعر فردوسی از دقیقی استوارتر است و سبک
دقیقی هم به نوبه خود ادامه سبک بوشکور است. عنصری و
فرخی و عسجدی هم همه سبکشان یکی است.

کم کمک وضع زبان تغییر کرد و آن تطور در سخن تأثیر کرد
فکر هم توفیر کرد

تا آنکه کم کمک در زمان سلجوقیان به سبب تغییر
ساختارهای اجتماعی و سیاسی، فکر و زبان تغییر کرد و لذا
سبک هم تغییر می‌کند.

گر نو آید در نظر شعر کسی اختراعی نیست در شعرش بسی
هست فکرش نورسی

اما هنوز اساس زبان همان زبان کهن است و اگر شعر
کسی نو به نظر می‌رسد، بیشتر به سبب افکار نوین اوست.

تغییر زبان را بر اثر تغییر فکر می‌داند، با این همه،
چنانکه باید و شاید به طرح مسائل فکری در تغییر
سبکها اهتمام نکرده است. من که در تألیف مجلدات
سه‌گانه سبک‌شناسی خود از سبک‌شناسی بهار
استفاده‌های فراوان کرده‌ام، در هر سبکی علاوه بر
توجه به تغییرات زبانی، به تغییرات فکری و
مختصات ادبی هم توجه داشته‌ام. تجربه تدریس
سبک‌شناسی به من آموخته است که تبیین تفاوت
سبکها با توجه به مسائل فکری روشنتر و دقیقتر و
آسانتر از توجه به مسائل زبانی است.

مهمترین بحث سبکی بهار در دیوان

جذابترین و مفصلترین بحث سبکی بهار در دیوان،
در مثنوی مستزادی (ص ۱۰۲۸) است که در جواب سؤال
صادقی سرمد سروده است. سرمد در طی شعری به
قالبی تقریباً نوین مسائلی را در سبکهای شعر فارسی
مطرح کرده و، سرانجام، از بهارخواسته که پیشقدم
سبکی تازه باشد تا او هم در این راه به بهار اقتدا کند.
از جمله می‌گوید که تاریخ ادبیات ما نشان می‌دهد
در هر دوره‌ای سبک خاصی بوده است:

منکر این ادعادرخور تو بیخ ماست شاهد این مدعا صفحه تاریخ ماست
هر عصر و هر زمان، یک سبک و یک زبان

بهار در جواب، ضمن تأیید برخی از مطالب او،
پاره‌ای از اظهارنظرهای او را درست نمی‌داند، از جمله از
مغالطه‌ای یاد می‌کند که در ذهن سرمد بین سبک دوره
(Period style) و سبک فردی (Individual style) صورت
گرفته است، بی‌آنکه ذکر از این اصطلاحات به میان
آورد؛ و بعد در مورد برخی از سبکهای دوره یا
مکتبهای ادبی و برخی از شاعرانی که سبک خاص
داشته‌اند بحث می‌کند و سپس مطلب را به دوره
بازگشت و معاصران و خودش می‌کشاند. اینک
بخشهایی از این شعر همراه با توضیحاتی مختصر به

رنج افزون می‌کشید

لیک از آن ملیون نبینی ده هزار شعر دلچسب فصیح آبدار

کاید انسان را به کار

کم کم دوره سبک هندی می‌رسد که ملک‌الشعرا آن را نمی‌پسندد زیرا هم زبان (برخلاف سبک عراقی) بالکل تغییر کرده است و هم به سبب فقدان پشتوانه قوی فکری، افکار ضعیف است. تعداد شعر و شاعران بسیار است، اما آنچه به کار آید اندک است:

زان سبب شد سبک هندی مبتذل گشت پیدا در سخن عکس‌العمل

شد تتبع وجه حل

بحث بعدالموت شد مقبول عام نوبت تقلید آمد در کلام

یافت این معنی دوام

چاپ شد آثار استادان پیش شاعران را تازه شد آیین و کیش

سبکها شد گرگ و میش

لذا شاعران به فکر تغییر سبک افتادند و نهضت بازگشت پیش آمد. آثار استادان کهن منتشر شد و این فرصت پیش آمد تا در آثار قدما تتبع عمیقتری شود. به این ترتیب، سبکها به هم مخلوط شد:

تا به مشروطیت این رسم و عظم بود سُجری، چه صحیح و چه غلط

لیک در ایران فقط

این وضع تا دوره مشروطیت در ایران رواج داشت، اما در شبه قاره همچنان سبک هندی مرسوم بود:

از پس مشروطه نوشد فکرها سبک‌هایی تازه آوردیم ما

شد جراید پر صدا

بعد از مشروطیت، افکار جدید باعث تغییر سبک شد و این اشعار نوین در جراید منتشر می‌شد:

فارسی بعد از مغول بر باد شد و اصطلاحات کهن از یاد شد

شعر بی‌بنیاد شد

سعدی و حافظ که نیکو گفته‌اند هر دو دنبال تتبع^{۱۰} رفته‌اند

کهنه گوهر سفته‌اند

بعد از حمله مغول زبان فارسی صدمه بسیار می‌بیند^{۱۱} و زبان کهن از یاد می‌رود. اینکه در چنین اوضاع و احوالی، امثال سعدی و حافظ شعر نیکو می‌گویند، به سبب آن است که همان زبان کهن را تتبع کرده‌اند. حق کاملاً با استاد بهار است و زبان سعدی بیشتر مختصات زبان خراسانی را دارد تا مختصات زبان جدید را:

نکنه‌دیگر کم بهرت بیان شاعر اندر هر زمان و هر مکان

شعرهایی می‌سرود

هر که را فکر نکو بود و قوی شهرتی می‌کرد در نظم و روی

چون جناب مولوی

شاعر نمی‌تواند به زبان دوره خود بی‌اعتنا بماند و به‌ناچار از زبان مشترک و مرسوم دوره خود استفاده می‌کند. در این میان، کسی به شاعری شهره می‌شود که مثل مولانا افکار جدیدی داشته باشد:

هر چه شاعر می‌شنید از شهر خویش همچنان می‌گفت شعر از بهر خویش

مقتضای دهر خویش

در هر عصری، پشتوانه‌های فرهنگی خاصی است که در شعر بازتاب می‌یابد. مثلاً عصر فردوسی دوره معتزله و عصر سعدی دوره اشاعره بوده است:

رفته رفته شد زبان خام و خراب شد لغات از یاد با هر انقلاب

گشت ملت بی‌کتاب

سبک هندی گرچه سبکی تازه بود لیکن او را ضعف بی‌اندازه بود

سست و بی‌شیرازه بود

فکرها سست و تخیلهای عجیب شعر پرمضمون ولی نادلفریب

وز فصاحت بی‌نصیب

شعر هندی سر به ملیون می‌کشید هر سخنور بار مضمون می‌کشید

۱۰. مراد او از تتبع در اینجا و موارد دیگر که مثلاً در باب خود سخن گفته است، تتبع در زبان است.

۱۱. ترکی شد رسم به عهد تتر عصر ملوک صفوی زان بتر

«چهار خطابه»

به مباحث لغوی و زبانی داشت و با توجه به نحوه زندگی شاعران و تاریخ عصر ایشان، به سر وقت سبک ایشان می‌رفت.

۲. مسئله تغییر زبان از دوره صفویه به بعد، یا به قول او انحطاط زبان. احتمالاً بهار به شاعرانی که در این دوره هنوز به زبان کهن توجه داشتند، بهای بیشتری می‌داد. یکی از مقالات او «شعر به سبک خراسانی در هند» است که در آن به وصف شاعری گمنام موسوم به نیری شیرازی (متوفی در ۱۲۵۶) می‌پردازد که از ایران به هندوستان رفته بود و به سبک خراسانی شعر می‌گفت.

۳. سنگ تمام گذاشتن در باب فردوسی و نشان دادن انواع موضوعات شعری از قدما، پند و عشق و مدح و زهد و عرفان و شریعت در شاهنامه.

۴. فرق نهادن بین شاعران (کسانی که معمولاً سبک فردی دارند) با ناظران (که معمولاً سیاهی لشکرند و سبک دوره را پُر می‌کنند).

۵. نشان دادن دو شیوه کلی شعر سهل و شعر صعب و دشخوار؛ یعنی مثلاً شعر امثال فردوسی و اکثر شاعران سبک خراسانی و حتی سعدی در سبک عراقی با شعر شاعران عهد سلجوقی و سبک آذربایجانی.

۶. بحث مفصل در شعر دوره بازگشت که نمونه آن بحث موشکافانه او در باب محاسن و معایب شعر قآنی است و در مجموعه مقالات او آمده است و به راستی از فرط پرداختن به جزئیات شعر قآنی موجب حیرت است. به نظر من، دقیقترین فصول آن کتاب فرضی بهار در اسالیب شعری شاعران دوره بازگشت می‌بود زیرا بهار از آنجا که خود به اعتباری، از آخرین شاعران دوره بازگشت محسوب می‌شد، آنان را رقبا یا همکاران خود می‌دانست و لذا در اشعار ایشان دقتی بسزا کرده بود.

۷. توجه به وضع شعر و شاعری در شبه قاره،

بدعت افکندن چندی ز اهل هوش سبکهای تازه با جوش و خروش
لیک زشت آمد به گوش

برخی از نوآوران هم به بیراهه رفتند و موفق نبودند:

سربه سر تصنیف عارف نیک بود سبک عشقی هم بدان نزدیک بود
شعر ایرج شیک بود

لیک بودند این سه تن از اتساق در فن خود هر سه قآنی مذاق
گاه لاغر گاه چاق

بود ایرج پیرو قائم مقام کرده از او سبک و لفظ و فکر وام
عارف و عشقی عوام

بهار در سبک‌شناسی خود اشاره کرده است که سبک قآنی سبک خالص خراسانی نبود، اما ظاهراً اینجا اشاره او به این است که قآنی اشعار رکیک و مستهجن دارد. به هر حال، شعر عارف و عشقی و ایرج غث و سمین دارد. اما ایرج، فاضل و آن دو عوام بودند. علاوه بر این، ایرج شیرینی سخن و روانی و سادگی را از قائم مقام آموخته بود و قائم مقام خود مقلد سعدی بود.

بهار بعد از این، از چند تن از شاعران معاصر خود، چون سید اشرف نسیم شمال، روحانی، پژمان، شهریار، افسر و سرمد نام می‌برد و سپس به خود می‌رسد که ابیات او را در زمینه سبکش قبلاً نقل کرده‌ایم. اما مثنوی مستزاد او متأسفانه ناتمام ماند.

نتیجه و خلاصه بحث

با توجه به مطالبی که گذشت می‌توان حدس زد که اگر استاد بهار کتاب شعر را تألیف می‌کرد، چه مباحثی مورد تأکید او بود:

۱. مسئله نقش شخصیت و زندگانی شاعران؛ و لذا به تاریخ ادبیات توجه می‌کرد. همان‌طور که لئو اسپیتز گفته است: «سبک‌شناسی پلی است میان تاریخ ادبیات و زبان‌شناسی». بهار با اشراف کاملی که

اشعار قدما را در حافظه داشت و حدود بیست هزار بیت به اسلوب قدما سروده بود، وانگهی در آن مرتبه از فضل و ذوق بود و چنان کتابی در سبک‌شناسی نثر نوشته بود، پیداست که در سبک‌شناسی شعر چه شورها که می‌انگیخت و به قول قدما در مضممار سخن چگونه فرس می‌راند و سبق می‌برد، به قول شاعر:

آنکه چون من غزل تواند گفت

مثنوی همچو دُر تواند سفت ■

۱۲. این مقاله در *بهار و ادب فارسی* (ج ۱، ص ۲۲۲) چاپ شده است. بهار مصراعی از رودکی را به ذوق خود اصلاح کرده بود و این دخالت مورد اعتراض اقبال قرار گرفت. بهار در جواب او می‌نویسد: «بنده در مورد اشعار لاتین یا گاتاهای زردشت حدس ذوقی نزده‌ام، بلکه در مصراعی اعمال نظر کرده‌ام که بیست هزار بیت و مصراع به همان سبک و طرز و از همان عصر و دوره در دست دارم و بیست هزار شعر با همان لغت و اصطلاحات (معروف به سبک ترکستان) به شهادت عموم - که یکی خود شما هستید - ساخته و می‌سازم».

چنانکه در دیوان خود، در باب شاعران هند حتی تاگور هم مطالبی دارد.

۸. تأثیر انقلابات در تغییر فکر و زبان و لاجرم سبک، چنانکه انقلاب مشروطیت شاهد صادق آن است.

۹. بحثی در سبک شاعران معاصر بهار چون عارف و عشقی و ایرج، و شاید در آن بین از سبک خود هم سخنی می‌راند.

در خاتمه، باید این سخن خود را، که سالیان پیش در مقاله‌ای در تجلیل و تحلیل سبک‌شناسی نثر بهار نوشته بودم، تکرار کنم که نوشته نشدن سبک‌شناسی شعر به قلم بهار همان قدر برای ادبیات فارسی ضایعه‌بار بوده است که مثلاً گم شدن دیوان رودکی. چه مردی که به قول خود (نک: منازعه‌او با اقبال آشتیانی در مجله دانشکده^{۱۲}) حدود بیست هزار بیت از